

تکمله يی برکتاب:

جغرافیای تاریخی سیستان

قسمت پنجم

فراه در خاطرات سیاحان قرن ۱۹

(فصل چهاردهم، صفحه ۵۵۵)

هیچ سیاح و جغرافیه نگاری نیست که فراه را دیده باشد و ذکر آن در سفرنامه خود نکرده باشد. کپتان کریستی، که مامور جمع آوری اطلاعات برای حکومت هند برتانوی بود، از دهم تا ۱۴ اپریل سال ۱۸۱۰ میلادی در فراه اقامت داشته، مینویسد: «فراه شهری بزرگ و دارای بارو (حصار) است که در یک دره حاصلخیز، کنار جاده مرتفع هرات- قندهار واقع شده است. البته جاده دیگری هم بین هرات و قندهار وجود دارد که از سبزواری (اسفزار) عبور میکند. چون ورود به یک شهر همیشه آسان ولی خروج از آن بسیار مشکل است، لذا من تمام مدت را در آن باغ که حدود یک میل (۱۶۰۰ متر) بیرون شهر بود ماندم و از دخول به شهر خود داری نمودم. افغانها در فراه مالیات زمین نمی پردازند و مالیات بازار ناچیز است. فاصله دوشاک (جلال آباد، مرکز سیستان) تا فراه ۶۵ میل (در حدود ۱۱۰ کیلومتر) است که به سه منزل، هر منزل ۲۵ میل تقسیم میشود.»^۱

بارتولد، مستشرق دانشمند و نامدار روسی، از قول «فریه» سیاح قرن ۱۹ که در سال ۱۸۴۵ از فراه دیدن نموده، مینویسد: خرابه های که جنوب رودخانه فراه رود به فاصله نیم ساعت راه از شهر موجوده، در دره ای که از سه سمت در میان کوه واقع شده است، قدیمترین شهر فراه میباشد. به عقیده وی این شهر مدتها قبل از اسکندر بنا شده است ولی فریه دلایلی در اثبات عقیده اش اقامه نمی کند.^۲

بارتولد، عقیده دارد که این شهر ابتداء به ساحل چپ به سمت جنوب رودخانه واقع شده بود ولی در قرن دهم میلادی در هر دو ساحل رودخانه قرار گرفت.^۳ بارتولد علاوه می کند که ایسیدور خارا کسی در یک قرن قبل از میلاد از کوه فراه اسم می برد ولی راجع به محلی که شهر در آن واقع بوده اطلاعات صریح نمی دهد.^۴

در کتاب بسیار ممتع ایکه اخیراً مورد مطالعه من قرار گرفت و در آن سفرنامه ها و خاطرات اکثریت سیاحان اروپائی که در قرن ۱۹ از سیستان دیدن کرده اند، جمع آوری شده است، خاطرات جنرال فریه فرانسه وی، نیز درج است. فریه، در سال ۱۸۴۵ دوبار فراه را دیده و هر بار برای مدتی در فراه اقامت داشته است. وی مخروطی های هر دو شهر قدیمی فراه را از نزدیک مشاهده کرده و شرحی در باره موقعیت و حوادثی که بر آن وارد آمده نوشته است. او مینویسد: دو شهریه فاصله یک ساعت راه از یک دیگر، هر دو نام فراه دارند. شهر قدیمی تر که قبل از اسکندر ساخته شده، به فاصله نیم ساعت راه جنوب رود فراه در وسط یک دشت واقع شده که از سه طرف با رشته کوه های پاروپامیزس محاط است. این کوه ها مشرف به ورودی شهر هستند. سمت جنوب شهر باز و مشرف به افق

^۱ - جغرافیای تاریخی سیستانیا سفر با سفرنامه ها، از حسن احمدی، ص ۲۳

^۲ - بارتولد، جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سرداد ور، ص ۱۱۸

^۳ - همانجا، ص ۱۱۸

^۴ - همان کتاب، ص ۱۱۹

دشت است و در همین سمت، ابتدا دو یا سه تپه مجزا در جلو دهانه هلمند، سپس دریاچه رستم و آنگاه دشت سیستان واقع است. شهر جدید فراه به شکل متوازی الاضلاع بوده و در جهت شمال به جنوب قرار دارد. مساحت آن نیم فرسخ (سه ونیم کیلومتر) میباشد. بجز اختلاف در اندازه؛ شهر جدید فراه مشابه هرات و مانند آن با خاکریز (دیوار) های عظیمی محاط می باشد که مخلوط خاک و خرده چوب است و یک راه سرپوشیده دورتا دور آن از بیرون ساخته شده است. ارتفاع خاکریز از ۳۵ تا ۴۰ فوت بوده و در بالای آن برج های بسیاری وجود دارند که بایرده هایی به هم وصل هستند. خاکریز به حدی سخت است که نیزه در آن فرو رفته نمیواند. چند فرماندار تصمیم گرفته اند که آن را خاکبرداری کنند ولی موفق نشده اند. حتی بستن آب به آن نیز باعث نرمی نمی شود فقط دو چیز در آن تاثیر دارد: یکی سرکه و دیگری نوب برف است. اما سادات ملوک پسر شاه کامران حاکم قبلی فراه، مرا اطمینان داد که آنطرف (در فراه) به ندرت برف می بارد. وقتی برف نوب شود خاک نرم میگردد ولی با اولین تابش آفتاب و تبخیر آب سخت تر از قبل میشود. روایات موجود، به داستان نوب برف اشاره میکنند ولی سکنه فراه تقریباً جزیک بار در قرن نمیتوانند اثر نوب برف را به چشم خود ببینند.

یک کانال عمیق و عریض بیرون خاکریز وجود دارد که به دلخواه میتوان آن را پر آب کرد. این کانال (خندق) خط دفاعی اول قبل از خاکریز است. ارگ جایی در گوشه شمالی را اشغال کرده است. شهر دو دروازه دارد که یکی دروازه هرات در مرکز ضلع شمالی و دیگری دروازه قندهار درست نقطه مقابل آن در ضلع جنوبی میباشد. روایات باستانی که تا به امروز سینه به سینه نقل شده در یک مسئله متفق القول اند و آن اینکه فراه شهری بسیار قدیمی است و تا اشغال آن توسط قوای چنگیز خان بسیار آباد بوده است. چنگیز خان تمام خانه ها را ویران کرد اما هرچه کرد نتوانست استحکامات شهر را از بین ببرد و آنها به همان محکمی که امروز هستند باقی ماندند. فاتح مغولی بعضی سکنه را بخشید ولی آنها را به محلی دیگری به فاصله یک ساعت راه در جهت شمال به ساحل راست رودخانه منتقل کرد. محل جدید نیم ساعت راه از رودخانه فاصله داشت. اگر بتوان از روی خرابه های موجود قضاوت کرد، محل جدید شهری بزرگ بوده است. آثار قلعه، استحکامات و بسیاری متعلقات دیگر شهر جدید هنوز باقی مانده که روی یک تپه بزرگ قرار دارند. اما تمام خانه ها ویران شده است و زمین پوشش ضخیمی از بوته و خار دارد که مخفی گاه خوبی برای انواع شکار ها به ویژه خرگوش، قرقره و کبک است. تعداد کثیری آجر های پخته تقریباً بطول ۳ فوت و ۴ اینچ در حوال و حوش قصر (ارگ) ریخته اند. بی تردید محل اصلی کار برد آنها قسمتهای داخلی شهر بوده و از تزئینات روی آن معلوم است که از نوع خط میخی هستند.

آشکار است که آجرها زمانی تعلق به مناره های شهر باستانی داشته و بقایای آن از شهر قدیم جمع آوری شده و در ساختن شهر جدید به دستور چنگیز خان، مورد استفاده قرار گرفته اند. شهر جدید به سرعت رشد کرد و به زودی تبدیل به یکی از مهمترین شهرهای سیستان شد. این وضع تا زمان شاه عباس کبیر ادامه داشت تا اینکه آن شاه دستور داد شهر را محاصره کردند. مقاومت اهالی شهر مصممانه و طولانی بود ولی بالاخره در اثر حملات شدید، شهر تصرف و غارت شد. سکنه شهر مجدداً به استحکامات شهر قدیمی پناه بردند و مصائب ناشی از آن جنگ به زودی فراموش شد و زندگی از نو دایر گردید. این شهر تا پایان حکومت سلسله صفوی در رونق به حیات خود ادامه داد.

نادرشاه افشار قبل از اینکه شهر را کاملاً ویران کند، آن را مدتی در محاصره خود در آورده بود. با این همه محاصره شهر و جنگی خونین و طولانی آغاز شد. در طول این جنگ شهر فراه حدود دوتالت سکنه خود را از دست داد. حتی امروز در پاشنه های داخلی خاکریز دور شهر آثار فرو رفتگی های دود گرفته ای دیده میشود که از اصابت گلوله های توپخانه نادرشاه به وجود آمده اند. در بیرون شهر، به فاصله کمی از دو گوشه شمالی، آثار دو نوب عظیم دیده میشود که در آن جنگ حفر کرده بودند تا از آنجا بتوانند زیر دیوار شهر را خالی کرده منفجر کنند. مشاهده میشود که این نوب ها از نظر علمی بسیار خوب طراحی شده اند و در واقع بهتر از آن هستند که مهندسين آن زمان میتوانند بسازند. احتمالاً آنها تحت نظارت مهندسين فرانسوی سپاه نادرشاه ساخته شده بودند.

از آن زمان به بعد شهر فراه به دفعات توسط تاتارها، ایرانیها، و افغانها تصرف و اشغال شد و در نتیجه به تدریج توان و رونق شهر به افول گرانید. در سال ۱۸۳۷ میلادی (۱۲۱۶ ش) جمعیت فراه حدود ۶۰۰۰ نفر بود، اما یک سال بعد از آن، سردار محمدصادق خان (منظور سردار محمدصدیق خان پسر سردار کهندلخان است) به دستور پدرش شهر را با یک عده سواره نظام محاصره و تصرف کرد و سکنه را به قندهار کوچ داد. این عمل به منظور آن صورت گرفت که شاید توجه محمدشاه قاجار را جلب کرده و در نتیجه قسمتی از قوای او را به آن سمت بکشانند. در آن زمان محمدشاه، هرات را محاصره کرده بود و در شرف تصرف آن بود. وقتی شاه ایران نتوانست هرات را فتح کند و دست خالی به ایران برگشت، قوای قندهار به گرشک عقب نشینی کرد و فراه که از سکنه خود محروم شده بود مجدداً به سیطره حاکم هرات در آمد. در حال حاضر (۱۸۴۵) بیش از ۶۰ خانه در داخل شهر وجود ندارد، در حالی که شهر میتواند به راحتی ۴۵۰۰ نفر را در خود جا دهد. اغلب خانه ها ویران و متروک افتاده اند و دود پراکنده ای که اینجا و آنجا از خانه های مسکون بلند میشود، تنها نشانه وجود انسان در این شهر مرده محسوب میشود. بازارهای شهر که از این دروازه تا آن دروازه کشیده شده بودند امروزه تنها از روی خرابه ها و پیزار باقیمانده دیوارهای آنها قابل تشخیص اند. استخر (حوض) های بزرگ که در تابستان خشک هستند و دور تا دور داخل شهر کشیده شده اند و منابع خوبی جهت تجمع نمک به شمار می روند. از این املاح وزیر یار محمدخان برای تولید باروت استفاده میکند.^۵

فراه از ناپایداری اوضاع سیاسی و فقدان ثبات و امنیت بطور کلی در آسیای میانه و بالخاصه افغانستان سخن زده و تاثیر این نابسامانی و بی ثباتی سیاسی را بر حیات و روحیات مردم افغانستان چنین خلاصه میکند:

« شهر فراه مثال خوبی برای نشان دادن مشکلات [غیر مترقیه انسانها] در جغرافیای آسیای مرکزی است. افغانها به حدی به تغییرات و جابجائی ناگهانی و اجباری عادت کرده اند که هرگز خود را به خاک وابسته نمی سازند. خانه شان، کشورشان است. در عرض دو روز، یک خانوار، خانه مناسبی از گل با سقف و دروازه و درب چوبی می سازد و در آن زندگی میکند و سهولت و سرعت انجام این کار نشان میدهد که آنها تا چه حد برای تغییر مکان زندگی، آمادگی دارند. آنها می بینند که با چه سهولتی شهرها ایجاد میشوند و سپس از بین می روند، بدون آنکه اثری از خود باقی گذارند.

بسیار شهرهایی که مسافران از آنها نام می برند در حالی که مسافران قبلی اثری از وجود شان ندیده بودند و برعکس چه شهرهایی که سیاحان قبلی می بینند و سیاحان بعدی اثری از آنها پیدا نمیکنند. تعجب آور نخواهد بود اگر سیاح اروپایی که بلافاصله بعد از من به فراه سفر خواهد کرد، یا اثری از این شهر نبیند یا اینکه آن را بسیار پر رونق و آباد بیابد. تمایل و هوس فرمانروایان برای جابجائی و بنیان کن کردن تمام سکنه یک محل یا یک قوم چنان امر ساده محاسبه و برآورد تعداد سکنه مراکز پر جمعیت در آسیای مرکزی را مشکل کرده که این برآورد قطعاً هرگز به دقت عملی نخواهد شد. ارقام جمعیت یک منطقه ممکن است در عرض یک روز در مقیاس هزاران نفر تغییر کند، هیچ رقمی قطعی تلقی نمیشود. هیچ آمار قابل اتکا نیست و همه چیز اعم از تعداد جمعیت و هر چیز دیگر در معرض تغییر و تحول است. از آزادی و حقوق مدنی، کوچکترین نشانی به عنوان حقوق مردم در این سرزمین وجود ندارد و تنها چیزی که غالب است حق زور و شجاعت است. مفاهیم آزادی، عدالت، افکار عمومی و حکومت در اینجا درست نقطه مقابل چیزی است که در اروپا وجود دارد. آزادی این مردم در بی نظمی، هرج و مرج، قتل و غارت بوده و سیاست بزرگان آنها مبتنی بر فریب دوست و دشمن و تصرف مایملک و دارائی شان است. مالیات گیری در افغانستان همیشه با کشمکش و جدال بین مالیات دهنده و مالیات گیرنده توأم بوده است و هرگز به صورت مسالمت آمیز یا داوطلبانه انجام نمیگیرد.^۶

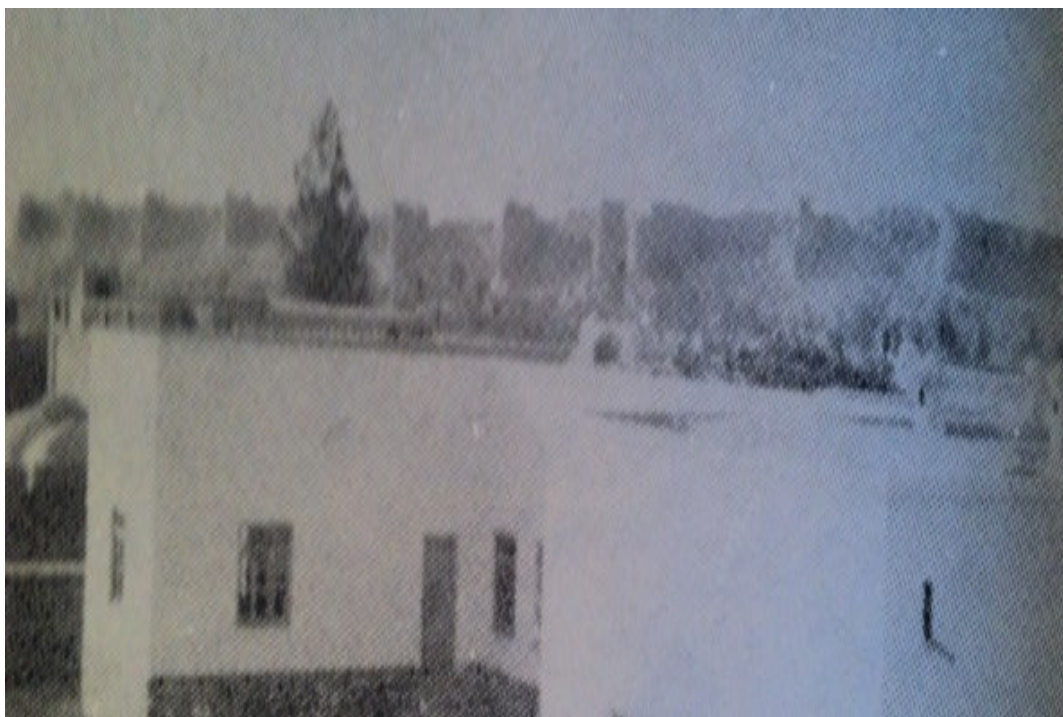
^۵ حسن احمدی، جغرافیای تاریخی سیستان، چاپ ۱۳۷۸، تهران، صص ۷۲-۷۴

^۶ همان اثر، ص ۷۵

فریه در مورد اهمیت نظامی شهر فراه میگوید: «به هرحال شهر فراه همین ساختمانهای مخروبه است ولی از نظر نظامی فوق العاده اهمیت دارد. اصرار مستمر امیران افغان به تسلط بر این شهر دلیلی اهمیت آن است. هرکس این شهر را در دست داشته باشد، یک پایش در قندهار و پای دیگرش در هرات بوده و دروازه شمالی سیستان را تحت تسلط دارد. اگر ایرانیان یا روس ها روزی بخواهند به امپراتوری هند بریتانیا حمله کنند قطعاً تسلط بر شهر فراه برای شان حیاتی خواهد بود.

سواحل رودفراه که از داخل ناحیه فراه میگذرد، مشابه کناره های رود هلمند، رودخاش و رودهاروت با جنگلهای گز و نباتات دیگر پوشیده شده است. رود فراه به جز درگرمای تابستان، عمیق و پر آب است و جریان زیادی به منظور مصرف در آبیاری از تنه آن منشعب میشود. این انشعاب در بالادست (سرآب) نسبت به پائین دست رود (پائین آب)، رودخانه را تقریباً خشک و بی آب ساخته است در نقاط عمیق تر بستر آن در پائین دست برکه های طویل آب ساکن، تشکیل شده که مصرف آن باعث بروز تب در افراد میشود. با وجود این گله های حیوانات، گوسفندان و بزها بدون اکراه از آنها مینوشند.»^۷

صاحب منصب دیگر انگلیسی بنام کونولی که در سال ۱۸۳۹، از سیستان دیدن کرده و یادداشتهای مهمی در باره سیستان نوشته است، در باره فراه اطلاعاتی بدست نمیدهد، مگر در مورد رودخانه فراه مینویسد: سه رودخانه دیگر از شمال به دریای هلمند می ریزند. اولی رودفراه است که به فاصله اندکی از شمال قلعه فراه عبور کرده و سپس از نزدیک وزیر قلعه لاش گذشته و بالاخره در حدود ۲۰ میلی جنوب آن وارد دریای هلمند (هامون سابوری) میشود. فراه رود در اغلب ماه های سال خشک است. آب آن همیشه یا در گودالهای کف آن وجود دارد و یا با چند مترکندن بدست می آید. این مشخصه رودفراه در رود هلمند و سایر رودهای آسیای شرقی نیز دیده میشود. اگرچه در فصول سیلابی، آب فراه رود زیاد و تند است ولی به اندازه نصف آب هلمند هم نمیشود.^۸



دورنمای شهر فریدون از مرکز شهر جدید فراه

^۷ حسن احمدی، جغرافیای تاریخی سیستان، چاپ ۱۳۷۸، تهران، ص ۷۶

^۸ جغرافیای تاریخی سیستان، سفرنامه کونولی، ص ۳۷

فریدون و کاوه، قهرمانان اسطوره ای فراه :

در متون عهد تیموری و صفوی از شهر کهنه فرا بنام «قلعه داوری» یاد شده و حتی در متون عهد نادر افشار نیز به اسم قلعه داوری تذکر رفته ولی بعدها این اسم بکلی فراموش شده و امروز از آن تنها بنام شهر کهنه یاد می شود.

ساختمانهای شهر کهنه عموماً از گل و بطرز مخصوصی بنام گنبدی و یک منزله ساخته شده ولی چیزیکه مهم است این است که دیوارها را خیلی ضخیم گرفته اند و از جانبی هم خاصیت محکمی گل آنجا براستحکام خانه ها افزوده چنانکه قرن‌ها از تعمیر این خانه ها می گذرد ولی در برابر همه تأثیرات جوی آنقدر مقاومت نموده که اکثراً سالم و قسماً قابل استفاده اند. همچنان در داخل شهر، بقایای سرداب ها و حوض های پخته ای دیده می شود که تاریخ آنرا میتوان تا عهد قدیم تری حدس زد .

به عقیده مردم آنجا این شهر در عصر فریدون و بامر فریدون و با دست فریدون بنا شده و بدین ترتیب نام ایالت فراه و نام شهر که مرکز ایالت بوده نیز مآخوذ از نام فریدون است. فریدون دومین شاه آریایی است که در هزاره ضحاک ماردوش بدینا آمد و مادر او فرانک، او را دور از چشم ضحاک در مزرعه دور افتاده دهقانی بزرگ نمود تا روزیکه از قیام کاوه مطلع شد و به یاری کاوه آهنگر شتافت و ضحاک، آن نماد ظلم و استبداد و خون خواری را از پا در آورد.

کاوه، اولین جهان پهلوانی است که برضد ضحاک ماردوش به عصیان برمیخیزد و با مشت های کوبنده تر از پتک، به بارگاه ضحاک می شتابد تا باگفتار خود دل سنگین آن مظهر خونخواری را نرم سازد و با چشمان پر نفوذ خویش مارهای اهریمنی را در کنج زمهریر سرد و بیفروغ دوش او، سست و بیجان سازد، تا شاید دست از سرکشی و خون خواری بدارند و اگر نه چنین است و مارها از جنون بیزار نگشته و زمین برای نجات خود از سموم ظلم و بیداد خون می طلبد، خود و هجدهمین پسرش در آستانه بارگاه بی عدالتی گوسفند وار قربانی شوند.

کاوه چون کوهی استوار در برابر ضحاک قرار می گیرد، اما آن سلطان قهار و جبار در برابر این آهنگریکه خمیره هستی او را از آهن سرشته بودند، بلرزه در می آید، و خود را در برابر این کوه طوفان خیز آتش زا ، خورد و ناتوان و بی اتکا احساس می کند. سر را به علامت تسلیم فرو می افکند و با زبان سست و بی رمق به تقاضای کوژپشت آهن کار آهنین عزم موافقت می نماید.

هنوز جوشش کاوه فرو ننشسته و خون هفده فرزند او پیش چشمانش موج می زند، که طومار بزرگان ملک را که بر پاکی و بیگناهی ضحاک و عدالت طلبی و نیک اندیشی او گواهی داده بودند، در جلو چشم ضحاک و در باریان با تحقیر تمام پاره پاره می کند. کاوه از درگاه شاه بیرون می رود و فریاد می زند. فریاد او چون شعله ایست که به یک منبع بزرگ انرژی آتش زا رسیده باشد. با این فریاد مردم ستمکشیده ، این آتش های نهفته در زیر خاکستر سریر می آورند، زبانه می کشند و به زیر درفش کاوه همان چرم پاره ایکه بر نیزه بلند شده بود، می روند. دادخواهان دوریک دیگر جمع می شوند و برای یافتن دادگری توانا بسوی فریدون می شتابند.

یکایک بنزد فریدون شویم بدان سایه فر او یغنویم

گونی فریدون نیز چشم به رستاخیز کاوه داشت، به فریاد دادخواهان او نیز هم آواز شد و دیری نگذشت که او جانشین ضحاک گردید. پوست پاره ایکه کاوه بر سر نیزه کرده بود با انواع زر و گوهر زینت داد و سر خویش با آن بیاراست و برای دلخوشی کاوه آنرا « درفش کاویانی» نامید.

با پیروزی فریدون بر ضحاک ماموریت کاوه هم به پایان می رسد، ولی فرجام او معلوم نیست چگونه بسر آمده، ظاهراً زندگی کاوه بایستی در آنجا بسر آمده باشد که فریدون بر تخت نشسته بود. امروز تنها محلی که بنام فریدون زبان زد مردم است، شهر کهنه فراه است که آنرا مردم محل از ساخته های فریدون می دانند. پس جنبش

کاوه نیز بایستی از فراه بر ضد ضحاک صورت گرفته باشد و در صورت صحت این حدس یک باردیگر میتوان حدس زد که کاوه هم مثل رستم جهان پهلوان شاهنامه، از سرزمین حماسه آفرین سیستان بوده است.

اواخر عهد فریدون که دوره کین جونی منوچهر آغاز می گردد، نام پهلوانان بزرگی مانند قارن پسرکاوه و گرشاسپ و سام و نریمان دیده می شود. و منوچهر بیاری این پهلوانان توانست کین ایرج را بکشد و سلم و تور را به کیفر کردارشان برساند.^۹

به عقیده مردم انجا قدیمترین شهر فراه همان است که کمی بالاتر از رود فراه قرار گرفته و امروز از آن جز یک تپه و یک خندق گندیده چیزی بجا نمانده است، ولی بنابر عقیده محققین قدیمترین شهر و مرکز ولایت همین شهر کهنه است که بقول بار تولد، در جنوب رود خانه به شکل هرات ولی به مراتب کوچکتر از هرات بنا شده است.^{۱۰} و از شهر موجوده به فاصله کمی به طرف شمال قرار دارد و از نگاه وسعت و عظمت خیلی بزرگتر از بقایای شهری است که مردم آنرا مرکز قدیمی ولایت می دانند.

این شهر هنوز هم رونقی دارد و ابنیه و قصور نیمه شکسته و برج و با روی فروریخته اش می تواند انسان را برای ساعتها محو فر و شکوه روزگاران گذشته خود بنماید. دیوارهای شهر کهنه به حدی ضخیم است که یک موتورلاری میتواند بر دیوار شهر حرکت کند.

در گوشه شمال شرق ساحه شهر ساختمانهای نسبتاً بزرگ با حصارى مستحکم مستطیل شکل که دارای برجهای بلندتر است به مشاهده میرسید و چنان می نماید که اینجا ارگ یا دارالاماره شهر بوده است .

در گوشه جنوب غربی این شهر عمارت جدید و نسبتاً عالی یک هتل دیده می شود که پارک مقابلش برشکوه آن می افزاید ولی در این اواخر از آن استفاده نمی شود و دلیلش معلوم نیست که چرا گذاشته اند تا جزو ساختمانهای متروک و افسانوی آن سامان قرار گیرد.

شهر موجوده فراه به فاصله کمی در جنوب شهر کهنه و در دامنه کوهی بنام «کوه تکه» موقعیت دارد. سرک خامه ایکه هرات و قندهار را تا چندی پیش پیوند میزد شهر را بدو قسمت عمده تقسیم می کند، قسمت شمالی این شهر بنام «یزدی» و قسمت جنوب آن به اسم «پشتو» معروف است .

شهر موجوده فراه از نظر عمرانات چندان وسعتی ندارد و ساختمانهای آن نیز از گل و خشت است که به شکل گنبدی و به طرز قدیمی ساخته شده اند. جمعیت این شهر را تا ۳۰ هزار نفر تخمین می زنند.

فراه در تشکیلات جدید کشور ولایتی است که جنوب آنرا ولایت نیمروز، شرق آنرا ولایت هیلمند و کوهستانهای غور و در شمال ولایت هرات و قسما غور و در غرب حدود آنرا سرحد ایران معین می کند. سطح آن از بحر ۷۵۷ متر تخمین شده^{۱۱} و به صورت عموم یک منطقه گرم و کم باران ولی حاصلخیز است. قسمت های شرقی آن کوهستانی و اقلیم آن معتدل و اندکی سرد است ، مگر حصص مرکزی و جنوب غربی آن تابستان فوق العاده گرم دارد و می توان گفت هوای آن مثل هوای نیمروز است . در هر حال هوای این منطقه در مزه و شیرینی میوه جات آنقدر مؤثر است که نظیر آنرا در جاهای دیگر کمتر می توان سراغ داد. و ظاهراً از همین جهت است که جغرافیه نگاران عرب این همه از فراوانی میوه و نخلستان آن تعریف کرده اند.^{۱۲}

یقیناً اگر از بادهای یکصد و بیست روزه هرات بی نصیب می بود تابستان آن می توانست با دوزخ برابری کند، بر عکس زمستان آن خیلی مطبوع و خوشی آور است . ولی اگر احياناً در این فصل بادی که اهالی آنرا «سیاه باد» می نامند ظاهر شود بدون شك سردی آن کشنده است خوشبختانه این بادهای در زمستان کمتر اتفاق می افتد.

پایان

^۹ - سیستانی، نقش سیستان در تکوین حماسه های ملی، از من، چاپ ۲۰۱۲، ص ۵۳

^{۱۰} - جغرافیایی تاریخی بار تولد، ص ۱۱۸

^{۱۱} - قاموس جغرافیایی افغانستان، ج ۳ ص ۹۹

^{۱۲} - مسالک و ممالک، اصطخری، و صورت الارض، ابن حوقل، و معجم یاقوت حموی